



پنجش

سیاسی

اقتصادی

مسئول: ع. مدرس

پرتال جامع علوم انسانی

به دنبال مقالات ریشه‌یابی و تحلیل قراردادهای استعماری، بهتر آن دیدیم که نگاهی و نظری داشته باشیم به ساختار اقتصادی جامعه ایرانی در شرایط تحمیل و پذیرش آن قراردادها. این مطلب شاید می‌باید در آغاز این بحثها مطرح می‌شد، اما اکنون با توجه به مقالاتی که در آینده به نظرتان خواهد رسید، مناسبت بیشتری دارد. با شناخت شرایط ویژه کشورمان در زمانی که غرب - پس از رنسانس - سریعاً متحول شده و در زمینه‌های مختلف به پیش می‌رفت و مقایسه‌ای، به چگونگی تاثیر و تأثرات می‌رسیم که تاریخ گواهی است صادق بر آن.

بسیاری از علمای علوم اجتماعی معتقدند که عامل اصلی ایجاد اجتماعات بشری، نیازهای اقتصادی انسان می‌باشد. این ایده از افلاطون گرفته تا مارکس به‌انحاء گوناگون در سیر اندیشه‌های اجتماعی مطرح شده است. به‌هرحال حتی اگر عامل اصلی را اقتصاد هم ندانیم، نمی‌توان از نقش تعیین‌کننده آن در شکل‌گیری و تعیین روابط اجتماعی چشم‌پوشی کرد.

به‌عنوان مثال می‌توان مشاهده نمود که رفتار گروهی در هر شغل تا چه اندازه تحت تأثیر روابط اقتصادی آن صنف قرار دارد.

برای آنکه مکانیسم‌های موجود در روابط اجتماعی يك ملت را بشناسیم، مجبوریم که تاریخ گذشته آنان را بررسی کنیم؛ این گذشته تاریخی مجموعه‌ای است از نحوه زیست مردم، که در کنار آن وقایع تاریخی رخ می‌دهند. آنچه بیشتر در تاریخ آمده است وقایع و حوادث مهم تاریخی است، اما آنچه به‌درستی هویت يك ملت را از دید تاریخی می‌نمایاند، چگونگی زندگی مردم در هر دوره است که زندگی اقتصادی جزء مهم و تعیین‌کننده‌ای از آنرا تشکیل می‌دهد.

تاریخ ایران در چند قرن اخیر مملو از وقایع عمدتاً تلخ و گاهی شیرینی است که زندگی مردم آن‌روز را شکل داده و هویت امروزین ما وابسته به آنها است. حال سؤال این است: گذشته اقتصادی ما که ساختار حیات اجتماعی امروز ما بر پایه آن بنا شده، چگونه بوده است؟

هر فرم خاص از زندگی اقتصادی امروز ما وابسته به نحوه زندگی پدران ما است. اینجاست که اهمیت شناخت تاریخ اقتصادی هر جامعه مشخص می‌گردد.

اگر بخواهیم آینده‌ای بهتر و اقتصادی توسعه یافته بیابیم، باید براساس شناخت وضع موجود اقدام به برنامه‌ریزی نمائیم و شناخت اینکه چگونه زندگی می‌کنیم وابسته به این است که چگونه زندگی می‌کرده‌ایم.

در طی چندین سالی که از ارائه علوم اقتصادی در محافل دانشگاهی و علمی ما می‌گذرد، هنوز گذشته اقتصادی ما و ساختار آن درهاله‌ای از ابهام مستور است؛ تنها و تنها به‌ارائه مشتق‌شده‌ها و نظریاتی که بر پایه شرائط اقتصادی دیگری است اکتفا کرده‌ایم. اما دانشجویان و حتی بسیاری از اساتید ما نمی‌دانند که گذشته زندگی اقتصادی ما و مکانیسم آن چگونه بوده است؟ اگر بپرسیم علل عقب‌افتادگی ما در چیست، یکی از عوامل مهم که در وهله اول از آن نام برده می‌شود «عقب‌نگه‌داشته‌شدگی» توسط استعمار است. اما سؤال ما این است که «این هیولای وحشتناکی که بر سراسر تحلیلهای تاریخی - اجتماعی ما سایه افکنده، چه کرده است؟ چگونه مسلط شده؟ و چرا ما هیچ‌کاری نتوانستیم انجام دهیم؟ ...»

به‌جز جوابهایی که تنها به‌عوامل ظاهری مانند: قرارداد فلان، کشتن بهمان، فساد دربار، ناآگاهی عمومی و امثال آن که در هر کتابی پر است چه پاسخی داریم.

همه دایم از تسلط استعمار بر تمامی شئون اجتماعی خود سخن می‌گوئیم و تمامی مشکلات را بدان نسبت می‌دهیم. اما این استعمار چیست و چه کرده است؟ در این نوشته با تمام ایرادات و نقصهای آن، درحد زمان و بضاعت علمیان، سعی کرده‌ایم به‌صورت خیلی خلاصه به‌طرح و جوابگوئی این سؤال پردازیم. اما اجازه دهید که قبلاً محدوده بحث خویش را مشخص سازیم. سؤال اساسی ما این است که: اولاً، چرا استعمار اروپا در قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰ به‌سراغ ما آمد؟ ثانیاً، با توجه به‌شناخت این انگیزه‌ها، کدام‌بخش از اجتماع مدنظر بوده است؟ و ثالثاً، ملتی که براساس ساخت فرهنگی خود حتی يك فرد فرنگی را نجس می‌دانست، چگونه در طی يك دوره ۴۰، ۵۰ ساله هرچه از غرب رسد را نه تنها می‌پذیرد بلکه برای آن سرودست می‌شکند و نشانه اصالت و تمدن می‌پندارد؟

در پاسخ به‌این سؤال به‌بررسی دلائل عقب‌نگه‌داشته‌شدگی و یا بهتر بگوئیم تخریب اقتصادی ایران در دوره نفوذ قاجاریه می‌پردازیم، و در این میان بحث خود را بر روی روابط تجاری در اقتصاد شهری و مسائل آن متمرکز خواهیم کرد. در این مقاله که به‌نظر نویسندگان دارای مشکلات و ایراداتی است در وهله اول به‌تاریخ اروپا در دوره مورد بحث پرداخته‌ایم، تا دلائل و انگیزه‌های درونی استعمار را از طرف استعمارگران بررسی کنیم. و سپس به‌ساختار اولیه نظام

اقتصادی ایران پرداخته شده است، تا بدانیم چه بوده‌ایم و چه شده‌ایم، تا آنگاه دریابیم که چه کرده‌اند و چه کرده‌ایم. در وهله سوم براساس وضع موجود آن زمان - اقتصاد ایران و شرائط اروپا و نیازهای آن - نگاه خواهیم کرد. که سیاست‌های ساده‌ای همچون تثبیت قیمت‌ها و سیاستهای گمرکی آن‌روز چگونه توانسته‌اند اقتصاد را تخریب کنند، و ایرانی را فرنگی‌پوش و فرنگی‌دوست و فرنگی‌خواه کنند. و در نهایت خواهیم پرداخت به اینکه این عمل چه اثری در ساختار فرهنگی اجتماعی ما گذارده است.

قدم اول: دلایل و انگیزه‌های استعمارگر

مسلماً برای اینکه زد پای استعمار را در ایران دنبال کنیم باید دلایل آنرا در داخل کشورهای استعمارگر بیابیم. سؤال این است: چه فرآیندی باعث گسترش استعمار به صورت خاص آن در دوره مورد بحث ما شده است؟ یا به عبارت دیگر عوامل اجتماعی و اقتصادی که استعمارگران را به سراغ کشورهای عقب‌افتاده می‌فرستاده کدامست؟ یا اگر از فرض اولیه زیادخواهی و قدرت‌طلبی انسانها درگذریم، مکانیسم داخلی‌ای که استعمارگر را به سراغ ما می‌فرستاده چیست؟ یافتن این فرآیند و مکانیسم مارا موفق می‌کند تا دلایل حرکات سیاسی اقتصادی استعمار را روشنتر دیده و دلایل تغییر ساختار اقتصادی خودمان را بهتر بشناسیم. از این‌رو ما نیز ابتدا می‌پردازیم به بررسی این انگیزه‌ها از طریق طرح اوضاع و احوال اروپا در این دوران.

انقلاب صنعتی

انقلاب صنعتی در اروپا تحولی بود که زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی غرب را در مقیاس وسیع، در یک دوره شصت‌ساله، دگرگون ساخت؛ این نهضت عبارت بود از به‌کاربردن ماشین‌آلات در صنایع، معادن، حمل و نقل، کشاورزی، ارتباطات و تغییر سازمانهای اقتصادی و نهادهای اجتماعی که روشهای نوین را در تولید و ساختار اقتصادی اجتماعی پدید آورد. مراحل اولیه این تحول همه-جانبه در سالهای (۱۸۲۵-۱۷۷۰) در انگلستان و بعد از آن در سایر کشورها به وقوع پیوست.

عوامل مؤثر در پیدایش انقلاب صنعتی

۱- رنسانس: رنسانس نهضتی همه‌جانبه بود که در آن هنر، ادبیات، فلسفه، علوم، سیاست و ساختارهای فرهنگی اجتماعی و اقتصادی اروپا متحول شد، تا جایی‌که با انقلاب صنعتی به بار نشست. این نهضت از حدود سال ۱۴۵۳ در

اروپای غربی شکل گرفت و تا آخر قرن ۱۷ و اوائل قرن ۱۸ (آستانه انقلاب صنعتی) ادامه یافت. رنسانس را می‌توان از جهات فلسفی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و علمی مورد بررسی قرار داد.

تا قبل از رنسانس غالب متفکران قرون وسطی از مکتب اسکولاستیک پیروی می‌کردند از این‌روی علم و فلسفه و تفکر، همگی زیر سیطره جهان‌بینی مذهبی اسکولاستیک، نظام کلیسا و عقاید سنت‌توماس و دیگر علمای مذهبی قرار داشت. روش علمی در چهارچوب خشک قواعد و نظام کلیسا با اعمال تفتیش عقاید به‌بند کشیده شده بود؛ لکن نهضت رنسانس و متفکران آن درصدد برهم‌زدن آن برآمدند. عصر روشنگری در اروپا که با وارد کردن عقل و تفکر در دایره ایمان توسط دانشمندانی نظیر فرانسیس بیکن و دکارت آغاز شده بود، تکیه خاص این دانشمندان بر تفکر فردی و دخیل کردن عقل، راه را برای سایر دانشمندان در این دوره باز کرد، تا با عقل تحلیل‌گر خود به‌بررسی محیط اطرافشان پردازند. از سوئی دیگر، فلسفه روشنگری با توجه به نهضت پروتستانیسم که توسط لوتر آلمانی و کالون سوئیسی در زمینه مذهب کاتولیک پیش آمده بود، رشد یافت. در این میان آنچه مورد نظر ماست تأکید این نظریات بر نقش تفکر فرد در زندگی شخصی و اجتماعی - جدای از بایدها و انگاره‌های تفسیر و تغییرناپذیر اسکولاستیک - می‌باشد. این نهضت در زمینه اقتصادی باعث تغییرات عمده‌ای در تجارت و ساخت طبقات اقتصادی گردید که یکی از عوامل آن جریان مرکانتیلیسم می‌باشد که حاوی گونه‌ای تداوم اساسی بین «افکار اجتماعی قرون وسطی» و نظریات نوین «فلسفه فردگرائی» بود.

دولت در سرمایه‌داری ابتدائی سوداگران نقشمای بسیاری را که سابقاً بر عهده کلیسا بود به‌گردن گرفت. و اخلاق پدرسالارانه مسیحی - که رفتار مبتنی بر مال‌اندوزی را که نیروی محرکه اصلی نظام سرمایه‌داری جدید بود، کاملاً مردود می‌شمرد - در مقابل اخلاق پروتستان عقب‌نشینی نمود.

این نظریه جدید بر نیاز به آزادی بیشتر سرمایه‌داران در به‌دست آوردن سود و بنابراین بر مداخله کمتر دولت در بازار تأکید داشت. به این ترتیب وجود دو نظریه عمومی که کاملاً در تضاد با یکدیگر بودند (دخالت افراد در تصمیم‌گیری جمعی لوتر و آزادی فردی در فلسفه فردگرائی)، نظریه نوینی را به‌وجود آورد. در این زمان حکومت انگلستان پس از انقلاب ۱۶۸۸، تحت تسلط اشراف پائین‌رتبه و سرمایه‌داران طبقه متوسط که باعث زوال اخلاق پدرسالارانه مسیحی گشته بودند، قرار داشت. لکن یک‌صدسال بعد تحولی عظیم، فلسفه فردگرائی و لیبرالیسم کلاسیک و عدم نقش دولت را قوت بخشید.

انتشار کتاب ثروت ملل آدام اسمیت (۱۷۷۶)، فلسفه آشکار «عدم دخالت

دولت» و تئوری «رشد صنعتی» را برای انگلستان آن زمان به ارمغان آورد و اختلاف نظر بین دو نظریه عمومی مرکانتیلیست‌ها، با پیروزی فلسفه فردگرائی و لیبرالیسم کلاسیک پایان یافت و زمینه‌های رشد صنعتی فراهم شد از جهت تاریخی، در زمینه سیاسی، مرکانتیلیسم پرتغال با کشف قاره آمریکا قدرت را به اسپانیا و سیاست‌ها و دکترین صرفاً پولی آنان سپرد. سپس اسپانیا به دلیل ضعف صنایع داخلی و تورم در مقابل مرکانتیلیسم تجاری فرانسه به زانو درآمد؛ فرانسه این همه را به قدرت دریائی هلند و کمپانی هند شرقی آن سپرد و این قدرت سیاسی اقتصادی بعد از یک قرن، در قرن هجدهم به امپراطوری بریتانیای کبیر تفویض گشت.

سایر علل انقلاب صنعتی را فهرست‌وار می‌توان چنین بیان نمود:

۲- توسعه تجارت: اکتشافات جغرافیائی و تأسیس مستعمرات در آغاز به توسط مرکانتیلیست‌ها، در قرون ۱۶ و ۱۷؛ باعث توسعه تجارت، کشف راه‌های نوین دریائی، انباشت ثروت و پیدایش تجار نیرومند و در نهایت سرمایه‌داران گشت.

۳- پیشرفت علم: دو قرن تلاش افرادی چون گالیله، ژوردانو برانو، نیوتن، بویل و دیگران، که به دنبال شناخت حقیقت هستی بودند، آنچنان زمینه‌های تجربی را فراهم ساخت که پایه‌های تحول صنایع و اختراعات بر آن استوار گشت.

۴- تشکیلات سیاسی - اجتماعی مساعد: لغو سیستم ملوک‌الطوایفی و تشکیل دولتهای ملی و سازمانهای جدید اجتماعی، زمینه را برای رشد صنعتی فراهم کرد.

انقلاب صنعتی و نتایج آن:

این عوامل باعث گردید تا در قرن ۱۸ ابداعات و ابتکارات فراوان در روش تولید کشاورزی پدید آید. جترو تال (۱۷۴۱-۱۶۴۷) ماشین تخم‌پاشی را که روش قدیمی کشت را از بین برد، عرضه کرد؛ چارلز ویسکانت تاونزند، تجربیاتی در «گردش زراعتی» انجام داد؛ ربریکل، نشان داد که جنس چهارپایان اهلی را ممکن است به وسیله تخم‌کشی انتخابی بهتر کرد. در اواخر قرن ۱۸، در انگلستان تعداد بیشماری از زمینها زراعتی و عمومی مصادره و به املاک دیگر ملحق گردید.

از سوئی دیگر در صنعت نساجی، ماکوی پرنده جان‌کی، در سال ۱۷۳۳ عمل ریسندگی را تسریع کرد؛ بنابراین لازم بود تقاضای رشد یافته نخ برای صنایع ریسندگی تأمین گردد. از این رو ماشین نخ‌ریسی جیم هارگریوز، در سال ۱۷۶۷ و متعاقب آن ماشین نخ‌ریسی ریچار آرک‌رایت، در ۱۷۶۹ و ماشین نخ‌ریسی ساموئل کرمپتون (۱۷۷۹)، عرضه گردید. و از سوئی دیگر ماشین پنبه‌پاک‌کنی

ایویتی‌نی در آمریکا و کار ارزان و مداوم برده‌ها، مقادیر فراوانی پنبه ارزان برای رسیدن فراهم نمود. و تلاشهای ادموند کارزایت، در ۱۷۸۵ باعث اصلاح روشهای بافندگی شد.

دو اختراع جیمزوات [کندانسور و طریقه عملی انتقال حرکت متناوب پیستون به حرکت دورانی] ماشینهای بخار پاپن، نیوکامن و ساواری را به یک محرک اصلی عملی برای همه قسم ماشین در سال ۱۷۸۱ درآورد.

از سوئی دیگر ابراهام‌داریبی برای به‌کارگیری ذغال کک به‌جای ذغال چوب تجربیاتی انجام داد و جان روش داریبی را با اضافه کردن جریان هوا که توسط نیروی آب تولید می‌شد اصلاح کرد. از این به‌بعد آهن، ذغال سنگ و بخار، اساس صنعت به‌شمار می‌رفت. با پیشرفت راه‌آهن و کشتیرانی توسط بخار، حمل‌ونقل توسعه یافت و با اختراع تلگراف مورس در ۱۸۳۸ و تلفن بل در ۱۸۷۶ و بیسیم مارکونی در ۱۸۹۶ ارتباطات به‌مرحله نوینی از تاریخ خود رسید و همین‌طور ماشین چاپ بخاری، (۱۸۰۴) از بهای مطبوعات کاسته و به‌انتشار و گسترش آموزش کمک کرد.

از طرف دیگر ماشین‌سازی در زمینه ماشین‌آلات زراعتی و ماشین‌های نساجی باعث شد که بخار و آهن به‌طور رشدیابنده‌ای به‌سایر صنایع راه یافت. پیدایش ماشین‌های ماشین‌ساز باعث گردید سرعت انقلاب صنعتی دوچندان شود. بعد از سال ۱۸۳۰ سرعت و رشد صنعت و اختراعات از دوره قبلی خود نیز سریع‌تر بود که می‌توان از کشف القای الکترومغناطیسی فارادی در ۱۸۳۱ - ساخت پروانه‌کشتی توسط اریکسون در ۱۸۳۶ - اختراع عکاسی داگر در ۱۸۳۹ - محکم کردن لاستیک با گوگرد (و مکانیزه کردن لاستیک) توسط گودیر در سال ۱۸۸۴ و... در این دوران نام برد.

نتایج انقلاب صنعتی را می‌توان به‌صورت خلاصه چنین بیان کرد: سیستم کارخانه‌ای، روش قدیم تولید خانگی را به‌روش سیستماتیک و تولید انبوه تبدیل کرد و این سیستم از طریق استاندارد کردن طریقه‌های عمل باعث پدیدار شدن تقسیم‌کار مورد نظر آدام اسمیت در تئوری «رشد سرمایه‌داری صنعتی» گردید و از طرف دیگر تولید انبوه و تهیه کالاهای تازه، ثروت را افزایش داد و این ثروت به‌سرمایه تبدیل گشت و باز صنعت آفرید.

ثروت با رشد مؤسسات پولی به‌سرمایه تبدیل گردید و سرمایه در جریان خود باعث افزایش ثروت و قدرت مؤسسات پولی و سرمایه‌گذاران شد. نتیجه این فرآیند پدید آمدن طبقه جدید سرمایه‌داران صنعتی و بورژواها گردید. سرمایه‌داران پولهای پس‌اندازکنندگان را از طریق مؤسسات پولی در صنعت

به کار می‌گرفتند و سود حاصله از آن - هرچند با مقداری ضایعات - دوباره در چرخه فعالیت‌های تولیدی و بانکی قرار می‌گرفت.

در کنار این فعالیت‌ها، شهرها توسعه پیدا کرده و مازاد نیروی کار آزاد شده کشاورزان به کارگران حومه‌های شهری تبدیل گشتند. این امر به دلیل توسعه همزمان کشاورزی و صنعت به وقوع پیوست. لکن، از سویی دیگر چهره‌گریه سرمایه‌داری در حومه شهرهای صنعتی و زندگی فلاکت‌بار کارگران و شرایط بد کار حتی برای کودکان و نایمنی و بی‌کاری تکنولوژیک باعث گردید نظام لیبرالیسم کلاسیک به زیر سؤال رود و اقتصاددانان بدبین کلاسیک نظیر مالتوس و ریکاردو معتقد به کاهش دستمزدها گردند و از سوی دیگر عقاید سوسیالیست‌ها توسط تجربه رابرت اون و نظریات سن‌سیمون، فوریه، سیسموندی و دیگران، اندک، اندک، بر نظام سرمایه‌داری خط بطلان بکشد.

اجازه دهید این مطالب را دقیق‌تر مورد بررسی قرار دهیم:

انقلاب کشاورزی توانسته بود با تعداد کمتری نیروی کار از زمین‌های گذشته در مقیاس وسیع‌تری بهره‌برداری کند و حتی به میزان بیشتری از گذشته کالای کشاورزی عرضه نماید. مازاد نیروی کار کشاورزی منجر به افزایش عرضه کار در شهرها گردید و به تقاضای صنایع جواب داد و زمینه را برای رشد بیشتر آن آماده کرد. این روند به همراه افزایش روزافزون سرمایه و تکامل انقلاب صنعتی ادامه داشت تا آنکه به یک بن‌بست رسید.

دلایل این بن‌بست عبارت بود از اینکه: اولاً: روزبه‌روز بر نیروی کاری که از بخش کشاورزی رها می‌شد، افزوده می‌گردید و این لشکر انبوه در حومه شهرها با آن وضع فلاکت‌بار اواخر قرن ۱۸ و قرن ۱۹ در حالی نزدیک به شورش و طغیان، زندگی خود را می‌گذراندند. اینان غذا می‌خواستند، اما آیا بخش کشاورزی و زمین‌های محدود اروپا می‌توانست شکم این جمعیت رشدیابنده را سیر کند. این مشکل تا آنجا پیش رفت که مالتوس نظریه بدبینانه خود را در مورد «بحران غذایی» اعلام نمود و ریکاردو برای کنترل مازاد نیروی انسانی حربه «حداقل دست‌مزد» را مطرح کرد.

ثانیاً، صنایع برای رشد خود و مردم برای شکم خود از یک سو محتاج منابع اولیه کشاورزی نظیر غلات و پنبه و از سوی دیگر منابع اولیه طبیعی بودند. زیرا سرمایه‌گذاری جدید که بقای نظام سرمایه‌داری را حفظ می‌کرد محتاج منابع اولیه بود. ولی این منابع باید از کجا تأمین می‌شد؟

ثالثاً: انبوه کالاهای ساخته شده و مازاد بر عرضه، به دلیل کمبود تقاضای بازار به دلایل فقر شدید توده مردم و محدود بودن بازار، محتاج بازارهای نوین بود.

اما ببینیم با این مشکلات چگونه برخورد شد و چه راه‌حلهائی برای آن به‌دست آوردند؟ بزرگترین مهاجرت‌های نیروی انسانی از اروپا، در این زمان به‌وقوع می‌پیوندد و سنبل مهاجرین به‌قاره آمریکا از کانادا تا برزیل و آرژانتین و به‌قاره پنجم (استرالیا) نه‌تنها توانست سوپاپ اطمینانی برای حل مشکل فشار عرضه نیروی کار گردد، بلکه چون اکثر مهاجرین کشاورزان قابلی بودند که شیوه‌های جدید تولید و ابزارهای نوین حاصل از انقلاب کشاورزی را نه تنها می‌شناختند بلکه می‌توانستند به‌کار بندند، به‌کشاورزان کارآمدی بر روی زمینهای حاصلخیز آمریکا و استرالیا و کارگران ماهر معدن در معادن غنی قاره آمریکا بدل‌گشتند. اکنون هم زندگی کارگران بهبود یافته بود و هم منابع اولیه عظیمی تولید می‌گشت که با توسعه کشتیرانی و ایجاد راه‌آهن و کشتیهای بخار به‌صورت ارزانی تولید گشته و حمل می‌شد. بنابراین تنگناهای سرمایه‌گذاری و نظام سرمایه‌داری به‌ظاهر از بین رفته بود به‌جز مشکل سوم که با حل مشکل اول و دوم شدیدتر شده بود. چه کسی باید این همه تولید انبوه را مصرف کند؟

خارج شدن از مرزهای سیاسی و پیدا کردن بازارهای جدید، یعنی رشد تجارت خارجی تنها راه‌حل ممکن بود؛ چرا که با در نظر گرفتن اینکه در آن زمان طرز تفکر کلاسیکها بر اقتصاد حاکم بود، بحران سیستم سرمایه‌داری به‌طور ساده چنین تحلیل می‌شده:

اشباع شدن تقاضای داخلی، مازاد کارگران شهری، عدم کشش تقاضای سرمایه‌گذاری داخلی همگی بحران را در داخل سرمایه‌داری گواهی می‌دهد. ریکاردو معتقد بود که چنین امری از طریق بهره مالکانه منجر به‌کاهش سهم سرمایه‌داران و سقوط نظام سرمایه‌داری خواهد شد. مالتوس بحران را از دیدگاه جمعیتی بررسی می‌کرد. اما به‌رحال اروپا با توجه به‌مطالب فوق دیگر نمی‌توانست به‌تقاضای داخلی و بازارهای خویش متکی باشد؛ لازم بود که این تولیدات انبوه، تقاضائی را در سایر کشورها بیابد تا اندک اندک در آینده حتی سرمایه‌ها نیز صادر گردند.

بنابراین نشان دادیم که رنسانس و تحول فکری در اروپا منجر به‌تغییر در شیوه‌های تفکر و سپس شیوه‌های تولید و در نهایت تغییر در شیوه نگرش به زندگی شد. این همه در نهایت با رشد علوم و فنون و پیدایش نظریات نوین اقتصادی و اجتماعی منجر به‌پیدایش انقلابی در ساختار کشاورزی، صنعت و در نهایت سازمانها، طبقات و نهادهای اجتماعی گردید. این تحول که ما آنرا به‌نام انقلاب صنعتی می‌شناسیم، در وهله اول، خارج از مرزهای خویش فقط به جمع‌آوری ثروت و مسکوکات طلا و نقره برای انباشت ثروت پرداخت. تا این

دوران که دوره استعمار مستقیم است، رد پای استعمار در مملکت ما مشخص نیست یا محدود به همان اکتشافات جغرافیائی سیاحان است.

در مرحله دوم به بار نشستن این تحول - انقلاب صنعتی - تولید انبوه محتاج تقاضای متناسب و هم وزن با آن و بحران نظام سرمایه داری محتاج به باز شدن دروازه های ملل دیگر بود؛ تا جایی که یکی از عوامل مهم جنگ بین الملل اول را صاحب نظران در پرشدن صفحه کشورهای جهان و نبودن جای خالی برای تازه - واردین می دانند.

از این رو باید با توجه به این امر ببینیم در تاریخ ایران چگونه درهای بازارها بر روی کالاهای آنان باز شد.

اما قبل از اینکه به چگونگی توضیح این عمل بپردازیم، لازم است يك مسئله دیگر را روشن کنیم و آن اینکه چرا دوران استعمار در ایران را مصادف با رشد صنایع در اروپا می دانیم.

درست است که بعد از پایان جنگهای صدساله تحول بزرگی در زمینه تشکیل دولتهای ملی و سیاستهای ملی در جهت رهائی از سیطره سیاسی - ایدئولوژیک کلیسای روم به وجود آمد، اما به دلیل آنکه ترکان عثمانی، قسطنطنیه را به تصرف درآوردند و در روز سیام ماه مه ۱۴۵۳ صلیب کلیسای سنت صوفیا، جای خود را به هلال مسجد ایاصوفیه داد و سپس طولی نکشید که ترکان از قسطنطنیه نیز عبور کرده و در تمام اروپای جنوبی و شرقی پراکنده شدند و همه سواحل شرقی دریای مدیترانه را تا دریای آدریاتیک اشغال کردند، لذا مانع بزرگی در جهت تجارت بین اروپا و آسیا ایجاد گشت. در نتیجه اروپائیان و در رأس همه پرتغال و اسپانیا برای تجارت خاور دور خود اقدام به اکتشاف جغرافیائی نموده و برای حفظ تجارت فلفل، زنجبیل، دارچین، گل میخک، کافور، تریاک، روناس، انواع چوبهای کورماندل، مشک چین و احجار هند در ونیز، ژن و ناپل، مانع گمرکی عثمانی را دور زده و سعی کردند راه دیگری به جز ابراماداکاسکار، هند، چین و ایران بیابند. این مسئله آنقدر اهمیت داشت که ناتوانی کشتیرانی ایتالیا در مسیر کشف راههای جدید باعث زوال بندرهای تجاری نظیر ونیز که از دوران پولوها سابقه داشت گردید؛ حتی قدرت سیاسی - اقتصادی ایتالیانیز در اروپا رو به ضعف گذارد.

برای پیدا کردن راههای جدید به تشویق پادشاه پرتغال (هانری بحرپیمان)، ابتدا پرتغالیها عازم اکتشافات دریائی شدند. بارتولومو دیاس از دماغه امیدنیک گذشت و در سال ۱۴۹۸ واسکودوگاما از این راه به ساحل هند رسید و ماژلان به بزرگترین سفر دریائی آن زمان دست زد. کریستف کلمب برای آنکه راه کوتاه تری نسبت به راه لیسبون تا گوا از طریق امیدنیک بیابد، از خاک اروپا به سمت غرب پیش

رفت و در سال ۱۴۹۲ بعد از ۳۵ روز دست و پنجه نرم کردن با امواج اقیانوس آرام درحالی که خود معتقد بود در آسیا فرود آمده به جزایر آنتیل رسید و آمریکا را کشف کرد.

اما نکته قابل بحث در اینجا است که خروج اروپا از مرزهای خود در این زمان تفاوتی اصولی با این عمل درآینده دارد. تنها می توان گفت که این حرکت زمینه را برای آینده ایجاد کرد؛ چون اولاً، در این زمان هدف اصلی، تجارت و جمع آوری مسکوکات طلا و نقره بود که بعدها با انتقال این ثروت به انگلستان و سرمایه گذاری در آنجا کارخانه ها راه افتاد. ثانیاً، ایجاد تحرك و انگیزه سودجویی و تلاش فردی در این دوران (که عامل ماجراجوییهای ملوانان است) به علاوه اخلاق پروتستان سرمایه دارهای پرقدرت، پرجوش و خروش و پر کوشش قرن ۱۷ و ۱۸ را به وجود آورد. و از این رو، این حرکت خود یکی از دلائل عمده رنسانس شمرده می شود.

بنابراین، چنین عاملی باعث استعمار کشوری همچون ایران نمی توانسته باشد. هدف در این زمان جمع آوری مسکوکات طلا و نقره و برده بود که از کشورهایی که فاقد يك دولت مقتدر مرکزی بودند و اغلب به صورت قبیله ای زندگی می کردند و قدرت مدافعه در مقابل افراد چند کشتی را نداشتند، صورت می گرفت؛ کشور ما نه آنچنان حجم طلا و نقره را داشت و نه کم قدرت بود تا مانند قبایل جزایر آنتیل بلافاصله تسلیم گردند و نه مانند اینکاها جنگ نديده بود که از روی صفا اول طلاهایش را تحویل دهد و سپس قتل عام گردد.

دربار با تمام شاهزاده های فتحعلیشاه، نمی توانست جوابگوی تولید انبوه اما بعد از طی این دوره، و آغاز انقلاب صنعتی، نیاز جامعه سرمایه داری - آنچنانکه قبلاً توضیح دادیم - بازارهای جدید بود؛ زیرا آنها صادرکننده کالاهای جدید بودند و دیگر نمی شد با زور توپ و تفنگ - حداقل همه جا نمی شد - مردم را مصرف کننده و علاقمند این کالاها نمود. پس چه بهتر که کشور مورد نظر در درون به فعالیت خود ادامه دهد و با هزینه شخصی اداره گردد و عاقبت پولها و منابعش را جلوی پای کالاها و قدرت اقتصادی آنها بریزد. به این ترتیب ما باید برای حفظ کارخانه های انگلیس و... کت و شلوار می پوشیدیم و این لازمه اش این بود که از ترمه خودمان بدمان آید. اما این هم به این آسانی ها نبود، لازمه این امر جدا شدن ایرانی از خود بود - و راه حل آن در تخریب اقتصاد ما و در نتیجه تخریب هویت زندگی ما بود.

باید توجه نمود که هرچند دربار ممکن بود سرسپرده باشد، لکن کل تقاضای کارخانه های غرب باشد. باید مردم فرنگی پوش می شدند و برای اینکه کل این

مردم که به دلیل سیستم خاص خود - که به آن در قدم بعدی خواهیم پرداخت - سنت‌گرا بودند، از سنت‌های خود ببرند و به جای کالای وطنی، به‌جانشین آن - کالای فرنگی - روی بیاورند، طبیعتاً اولین قدم ساقط کردن سیستم موجود بود تا هویت افراد دستخوش بیگانگی از خویش، قرار گیرد.

قدم دوم: بررسی ساختار اقتصادی حاکم بر جامعه ایران در آن دوران

در قدم اول، انگیزه‌های استعمار را از طرف استعمارگر بیان کردیم. حال باید ببینیم که چگونه استعمار می‌توانست به اهداف خویش نائل آید؟ برای آنکه ببینیم استعمار در ایران چه کرده است، باید بررسی کنیم که با چه اوضاع و احوالی رویه‌رو بوده است و در مقابل آن چه سیاست‌هایی را اتخاذ کرده است؟ از این‌رو در قدم دوم سعی ما بر این است که ساختار اقتصادی آن زمان را طرح نمائیم. برای آنکه ساختار اقتصادی را تشریح کنیم باید موارد زیر را در نظر گیریم:

(الف) نظام اقتصادی از چه طبقاتی تشکیل می‌شده است؟

(ب) عناصر و عوامل تولید چگونه بوده است؟

(ج) رابطه بین عوامل تولید و طبقات اقتصادی چگونه تعیین می‌شده و کدامیک از این عناصر و طبقات نقش مسلط را بازی می‌کرده‌اند؟

(د) مکانیسم عمل تولید و توزیع چگونه بوده است؟

(ه) روابط بین عوامل و نهاده‌ها و سازمانهای اقتصادی با سایر نهاده‌ها و سازمانهای اجتماعی تحت چه فرآیندی عمل می‌کرده است؟

(و) ساختار اقتصاد در مقابل نوسانها و بحرانها و فشارهای وارده چگونه عکس‌العمل نشان داده و از طرف دیگر رشد و توسعه در درون سیستم چگونه صورت می‌گرفته و در چه حدی بوده است؟
اکنون با توجه به موارد فوق به طرح ساختار اقتصاد ایران در آن زمان در دو بخش اقتصاد روستائی و اقتصاد شهری می‌پردازیم.

تا قبل از قاجاریه و بخصوص تا قبل از فتحعلیشاه، در دورانی نزدیک به ۱۰۰۰ سال، ما شاهد يك نظام و بافت خاصی در اقتصاد ایران هستیم؛ نظامی که مدت هزارسال نه تنها تقاضای جمعیتی با رشد ملایم (حدود ۰/۷۵٪) را تأمین می‌نمود، بلکه بار تقاضای يك قشر پر خرج به نام دربار را که هیچ‌گونه نقش تولیدی و حتی خدماتی نداشته، به‌دوش می‌کشید و از پس هزینه‌های گران قشون‌کشی‌های طولانی نیز برمی‌آمده است و حتی از سوئی دیگر، تنوع‌طلبی در مصرف را نیز با تنوعهای زیبا و هنری در سبك ارائه محصولات ارضاء می‌کرده است. اما ببینیم ساختار این نظام چه بوده است؟

الف: اقتصاد روستائی:

این بخش از اقتصاد به طور کلی بر اساس مشارکت در تولید توسط دو طبقه: رعیت و خان و دو عامل: کار از جانب رعیت و سرمایه از جانب خان می‌چرخیده است. در گذشته‌های دور خان در کنار بهره‌کلانی که از فعالیت کشاورزان به دست می‌آورد وظایف بسیاری نیز بردوش داشت، از تهیه عوامل اولیه مانند بسدر، حیوان برای شخم‌زنی و ابزار کار گرفته تا تهیه سرمایه کافی برای احداث تأسیسات زیربنائی مانند: احداث و تعمیر قنوات، چاه، کانالهای آب و به‌خاطر فرهنگ خاصی که بر کشور حاکم بود، شرکت در کارهای عام‌المنفعه مانند حمام‌سازی، مسجدسازی و... و حتی در زمینه‌های حقوقی در مقابل حکومت‌های وقت مدافع بوده است. هرچند در این اواخر سیستم تیول‌داری - که آن‌هم از بسیاری جهات شبیه سیستم خانی می‌باشد - رواج داشته، لکن به‌رحال چه تیول‌دار، چه خان و چه ارباب، بعد از مدتی به‌زمین و ملک خود دلبسته می‌گشت و برای ادامه حیات اقتصادی به مشارکت با نیروی کار اهتمام می‌ورزید. چون می‌دانست تا زمانی که چرخه کشت و زرع به‌دور خود می‌گردد، او صاحب مکت و ثروت و حتی در حد خود حکومت می‌باشد؛ از این رو نه تنها وظایف خویش را انجام می‌داد، بلکه اگر کشاورزی به‌علت خاصی محصول خود را از دست می‌داد و نیازمند کمک بود، همان خان اغلب ستمگر حتماً به‌او کمک می‌کرد؛ زیرا خوب می‌دانست بدون کشاورز، زمین هم محصول نخواهد داد. و از طرف دیگر کشاورز نیز چه از روی ترس و چه به‌خاطر بقاء خود، خود را مجبور به درستی در رابطه مشارکت خویش می‌دانست. خواننده محترم توجه دارد که بحث ما بر سر عادلانه بودن یا ظالمانه بودن رابطه این مشارکت نیست، بلکه هدف ما تشریح مکانیسم عمل‌کننده آنست. بدین طریق سیستم تولید کشاورزی با توجه به شرایط موجود زمانی و مکانی آن دوران، می‌توانست نیاز مواد غذایی و اولیه کشور را در یک سیکل محدود با رشد جمعیتی کمتر از یک درصد تأمین نماید. در این سیستم، کشاورزان (اکثریت جمعیت کشور یعنی ۹۰٪ جمعیت در روستاها ساکن بودند) با ابتدائی‌ترین ابزارهای تولید کار می‌کردند و به‌هیچ‌وجه از ابداعات جدید در زمینه تحول تولید کشاورزی آگاه نبودند. اما به‌دلیل سالها آزمون و خطا و تجربه‌های مداوم که نسل اندر نسل از پدران خود کسب کرده بودند، می‌توانستند با توجه به محدودیت منابع تولید، مقدار زمین در دست خود را با توجه به شرایط بازار (اطلاعاتی که از قیمت سال قبل دارند) به‌نحو کارائی بین فعالیت‌های رقیب تخصیص دهند.

اما خان، خان به‌علت وابسته بودن به سرمایه، عملاً باید وظیفه رشد سیستم

را هم انجام می‌داد، لکن از آنجائی که مالکیت وی اصولاً جنبه فئودال داشت و سرمایه‌گذار نبود، منابع مالی رشد فراهم نمی‌آمد و ابداعات کشاورزان تنها به صورت بعضی کارهای ابتدائی در ارائه محصولات آن‌هم بیشتر در زمینه تولید میوه‌ها و تنوع آنها به‌کار بسته می‌شد. بنابراین نقش ارباب تنها نقش حمایت‌کننده سیستم موجود بوده نه عامل توسعه آن و سود حاصله در جریان تولید دوباره سرمایه‌گذاری نمی‌گردید. تا با ایجاد فعالیتهای تولیدی جدید و تشویق و تأمین مالی آنها رشد و توسعه بخش کشاورزی را به‌ارمغان آورد.

ولی از طرف دیگر باید گفت که این سیستم با وجود نقص خود در مقابل توسعه، می‌توانسته فشارهای وارد بر خود را که عمدتاً از طرف اربابها و نظام حکومتی، جنگها و خشکسالی‌ها بوده، تحمل کند و بتواند نیازهای مصرفی کل جمعیت روستائی و شهری را فراهم کند و مازادی برای صادرات نیز داشته‌باشد و از طرف دیگر با استفاده از اوقات فراغت روستائیان صنایع دستی نیز - که مواد اولیه آن در همین بخش کشاورزی تهیه می‌شد - رواج داشته که به‌عنوان صنایع جانبی در کشاورزی تولید می‌گشته است.

به‌طور کلی اقتصاد کشاورزی ما ساختی را به‌دست می‌دهد که هرچند توانائی ذاتی رشد چشم‌گیر را نداشته اما توانائی بقا را با توجه به‌شرایط خود داشته است.

ب: اقتصاد شهری

یکی از روشهایی که اکنون در زمینه تاریخ برای شناخت تمدن، فرهنگ، چگونگی زیست و معیشت اقتصادی و حتی آداب و رسوم مردم به‌کار می‌رود، تحقیق بر روی بافت معماری به‌جا مانده از گذشته است. ما نیز برای تشریح ساختار اقتصاد شهری ایران با بیان بافت معماری شهری، در گذشته، شروع می‌کنیم.

نمای ساده‌ای از نقشه يك شهر در تاریخ گذشته ایران را در نظر مجسم کنید همان‌طور که می‌دانید در مرکز شهر ارك حکومتی قرار داشت و در کنار آن تجاری که وظیفه تجارت خارجی به‌عهده آنان بوده است. در نزدیکی ارك و معمولا روبه‌روی آن مسجد جامع (جمعه) که حاکم نمازجمعه را در آنجا اقامه می‌کرده، قرار داشت، از درون مسجد راهبائی به‌درون بازار می‌رفت و در قسمت جلوی این راهبها مغازه‌های کوچکی (حجره‌ها) که مرکز داد و ستد بوده‌اند قرار گرفته بود. در پشت این مغازه‌های کوچک کارگاههایی وجود داشته‌اند که مشغول کار تولیدی بوده‌اند.

هر قسمت از این راهبها به‌فروشنندگان و تولیدکنندگان يك نوع کالا اختصاص

دارد که مثلاً راسته بزازها، بازار زرگرها و... بنابراین می‌توان براساس این بافت اقتصاد شهری را به ۳ بخش عمده تقسیم کرد:

۱- تجار خارجی که در کنار ارك بودند

۲- تجار داخلی که در خود بازار قرار داشته‌اند

۳- پیشه‌وران، که در پشت سر این فروشگاهها قرار داشته‌اند و تولیدکننده کالای همان صنف بوده‌اند.

این کارگاههای تولیدی از طریق خیابانها و کوچه‌ها به انبارهای وسیعی که هم محل انبار مواد اولیه و هم محل انبار کالاهای تولید شده است، می‌رسند. در ادامه همین راهها به‌گوشه و کنار شهر، در نزدیکی دروازه‌های ورودی، باراندازها قرار دارد که کالاها و مواد اولیه در آنجا پیاده می‌شدند و از آنجا براساس نیاز هر صنف و هر بخش به انبارها و یا کارگاهها و یا مغازه‌ها توزیع می‌شدند و یا محل بارگیری کالاهای ساخته شده برای صادر کردن به‌دیگر شهرها و کشورها می‌باشند.

یکی از نکات جالبی که باید گفت، اینکه، وقتی به‌طرف دروازه‌های خروجی شهر حرکت می‌کنیم با بازار نعل‌بندها، بازار پالان‌دوزها و... روبرو می‌شویم و هر اندازه که به‌درون بازار و مرکز آن نزدیک می‌شویم به‌بازار کالاهای ظریف و دقیق مانند بازار زرگرها، بازار کتابفروشها و... روبرو می‌شویم. نکته دیگری که باید به‌آن اشاره کرد این است که در قلب بازار، در میان کوچه، پس‌کوچه‌های آن، مدارس قدیمه قرار داشت.

نمونه‌های ناقص این بازارها را هنوز می‌توان - بایک تفاوت عمده که بعداً به‌آن می‌پردازیم - در تهران، نقش‌جهان اصفهان، یزد، کرمان و... مشاهده کرد.

از لحاظ اداری و سیاسی، هر صنف نقیبی داشت که براساس تقوا، لیاقت، تخصص و تجربه انتخاب می‌شد. نقیب هم بر کار استادکاران و تربیت شاگردان جدید نظارت می‌کرد و هم رابط صنف با دربار بود که چگونگی پرداخت و مقدار مالیات حاصل مذاکره او با دربار بود.

اما بخش تجارت خارجی بود که بیشترین ارتباط را با دربار داشت. زیرا کاری پر خطر - یعنی حمل و نقل کالاها از راههای طولانی و پر زحمت - و پر سود را انجام می‌دادند. آنها موظف بودند که در مقابل صدور کالاهای ساخت داخل و واردات کالاهای خارجی، علاوه بر پرداخت عوارض مختلف راهداری و گمرکات، تحفه‌های گرانبها به‌شاه و دربار بدهند. لذا در محاسبه هزینه‌ها، رقم بسیار بزرگی بر قیمت کالای وارداتی اضافه می‌شد که هم قدرت رقابت باکالای مشابه داخلی را برایش از بین می‌برد و هم تمایل به‌واردکردن کالاهای لوکس

راء، که طالب آن قشر خاصی از طبقات بالای جامعه بودند، افزایش می‌داد؛ کاری که باعث می‌شد کمترین اثر منفی را به بافت و نظام تولید و مصرف داخلی کشور وارد آورد؛ زیرا فقط جوابگوی تقاضای اندک ثروتمندان بزرگ و یا دربار بود. از این روی بسیاری از این تجار با حکومتها می‌آمدند و با آنها می‌رفتند. این مجموعه تا زمانی که دولتهای حاکم اعم از ملی مانند صفویه و یا مهاجم مانند مغولان، تنها ارتباطشان، اخذ مالیات از کل بازار بود، سیستم توانائی حفظ و ادامه بقای خود را داشت.

نظام بازار، ساخت حقوقی و اخلاقی خود را از مدارس علمیه می‌گرفت، که شامل نحوه تجارت و روابط مالی و پولی آنها می‌شد (اکثر تجار درس مکاسب می‌خواندند). در مقابل این سازماندهی، مدارس علمیه اکثر نیازهای مالی خود را از بازار تأمین می‌کردند. این ارتباط تنگاتنگ اثرات مختلفی در تاریخ ما داشته است.

رابطه مدرسه و بازار و تغذیه با یکدیگر یکی از عوامل مهم مقاومت‌ها و مخالفت‌های شدید روحانیت با عملکرد استعمار در کشور ما بوده است؛ زیرا هرگونه عملی که بخواهد و بتواند قسمتی از این سیکل را فلج یا تخریب کند، خودبه‌خود قسمت دیگر چه استعمار قصد داشته باشد یا نداشته باشد، چه آن بخش بخواهد یا نخواهد، صدمه خواهد دید. لذا آغاز بسیاری از مخالفت‌های روحانیت با استعمار بعد از شروع تخریب این بخش از اقتصاد می‌باشد.

از این روی، تداوم روابط اخلاقی حاکم بر بازار که از مدارس گرفته شده بود، در مقابل هر تغییر اصولی در این ساخت مقاومت می‌کرد. نارضایتی‌های بازار که پایه بخش عمده‌ای از نارضایتی‌های عمومی در ایران بوده است، از همین‌جا ناشی می‌شود.

ساختار درونی این سیستم به‌صورت یک رابطه مرید و مرشدی، پدر و فرزندی بود که از استخدام شاگرد و تربیت و آموزش او تا مرحله استادیش را شامل می‌گشت. در طول این مسیر به‌محض آنکه شاگرد به آن مقدار توانائی از کار می‌رسید که بخش مشخصی از تولید را که تخصصی معین را لازم دارد، انجام دهد، از حالت روزمزد بیرون آمده و به‌صورت سهم‌بر درمی‌آمد. و آنگاه که به مرحله استادی کامل می‌رسید، یا همان واحد را گسترش می‌دادند، یا خود واحد مستقلی را تأسیس می‌کرد. و در بسیاری از موارد به‌صورت داماد جانشین استاد می‌شد. مجموعه این روابط، فرهنگ خاصی را بر صنوف و بین استاد و شاگرد ایجاد می‌کرد که بسیار متفاوت با رابطه صاحب‌کار و کارگر امروز است. این مطلب به‌خوبی از بعضی از آثار به‌جا مانده‌ای که فرهنگ، اصول و ضوابط هر صنف در آن به‌صورت مدون به‌جا مانده، آشکار است.

با توجه به این مسائل و فرهنگ مذهبی خاصی که حاکم بر زمان بود، اصلی-ترین عامل رشد يك نظر اعتباری بود که در محیط داشت. این اعتبار براساس وفاداری به ارزشها و انجام پی‌گیر آنها در پروسه کار و فعالیت بوده است. ارزشمائی مانند: راستی، درستکاری، امانت، خوش‌روئی و شرکت در کارهای عام‌المنفعه و مذهبی ... همه و همه زمینه را برای ایجاد اعتبار شخص فراهم می‌کرد. این اعتبار به‌علاوه تخصص، فعالیت و پشتکار فرد، به‌واقع تنها پشتوانه رشد او در بازار بوده است. از این‌رو عامل رشد و پیش‌رفت، اعتبار افراد بوده است که هنوز این زمینه را در ادبیات خود می‌توانیم ببینیم.

گزارش بسیاری از سیاحان از بازارهای ایران - در قبل از دوره تخریب - حکایت از بهترین تجار از لحاظ امانت، درستکاری، راستگویی و لطف و محبت با مشتری، دقت در کار و محاسبات و... می‌کند.

چون نوع فعالیت بخش پیشه‌وری درگذشته - در آن حد محدود - سرمایه بسیار اندکی برای کار لازم داشت، به‌راحتی توانائی جذب استادکاران جدید را داشته است. مهمتر آنکه فرد به‌میزان اعتباری که در دوران شاگردی تا استادی خود کسب کرده بود، می‌توانست صاحب جنس و امکانات شود. اینها همه در آن سیستم بسته که رشد بسیار کند جمعیت (کمتر از ۷۵٪) به‌اضافه رشد کم-درآمد را با خود داشت، ممکن بود.

این بافت و این شرایط اقتصاد شهری، ما را به‌يك اقتصاد با رقابت کامل شبیه و نزدیک می‌گرداند که در آن هم قیمت به‌سمت حداقل حرکت می‌کند و هم کیفیت به‌سمت حداکثر. از همین‌جاست که درگذشته قیمت بازار، قیمت پایه شرعی بود و این حکم برای آن زمان است و آن سیستم از بازار.

فایده این ساختار آن است که از حاکمیت يك فروشنده بر بازار جلوگیری می‌شود؛ به‌دلیل آنکه اطلاعات در مورد قیمت و چگونگی کالا به‌راحتی در اختیار خریدار قرار می‌گرفت. پیشه‌وران مختلف در ارتباط با یکدیگر و در حالت رقابت برای کار بهتر قرار داشتند، فنون و ابداعات جدید سریعاً به‌دیگرواحدها منتقل می‌شد و تولیدکننده به‌سهولت از شرایط بازار و قیمت و فروش خبر داشت. لذا به‌راحتی می‌توانست سهم عادلانه‌ای از قیمت فروش را برای خود طلب کند. و نباید فراموش کرد که اصل اعتبار باعث بقای این حالت می‌گردید.

در ضمن در آن نظام، بازار پولی به‌عنوان سیستم اعتباردهنده نقش چندانی نداشت؛ زیرا تحریم ربا باعث شده بود که این بازار بیشتر در اختیار یهودیان قرار بگیرد و در عین حال عملی بسیار نکوهیده و ضد ارزش در اجتماع جلوه نماید. پس نقدینه لازم برای معاملات از کجا تهیه می‌شد؟ این نقدینه اغلب به

صورت دارائیهای ثابت در نزد خود تجار نگه‌داری می‌شد که عمدتاً عبارت بود از فرش که حاصل اوقات فراغت روستائیان بود و از جهت تخصص به دوران هخامنشیان می‌رسید و طلا و جواهرات که به‌عنوان زینت خانم‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت و در بازار زرگرها تولید می‌گردید.

فوائد نگهداری نقدینه به‌صورت این دارائیهای ثابت در این بود که اولاً، سریعاً قابل تبدیل به نقد بود. ثانیاً، قدرت خرید آن کاسته نمی‌شد و ثالثاً، در دید نظر دربار و متعاقب آن اخذ مالیات و گاه مصادره قرار نمی‌گرفت و در نهایت، خمس و زکات نیز به‌این‌گونه دارائیهای ثابت تعلق نمی‌گرفت.

راه دوم قرض گرفتن از یکدیگر بود که پشتوانه آن اعتبار حاکم بر بازار می‌باشد؛ هرچند قرضهای ربوی نیز وجود داشت. اما به‌دلیل منوم بودن آن رشد چندانی نداشت. این مسئله اقتصاد ما را از یک سیستم اعتباردهنده قوی که عامل مهمی برای سرمایه‌گذاری می‌باشد، محروم می‌کند که آن بازار پول و اعتبارات است، مانند: سیستم بانکی، بازار سهام و اوراق بهادار و... این بخش نقش حیاتی‌ای را در اقتصاد غرب و رشد انقلاب صنعتی ایفاء کرده است؛ آنچنانکه تصویر اقتصاد غرب با تصور وجود یا عدم وجود آن دگرگون می‌شود. هرچند عدم تعادل میان بازارهای پولی با بازارهای مالی و سرمایه‌گذاری، غرب را دچار بحرانهای بزرگی کرده که محاسبه اثرات مخرب آن شاید بعد از دهها سال به‌طور کامل ممکن نباشد؛ مانند: بحران پولی آلمان در سالهای ۱۹۲۴ - ۱۹۲۳، بحران ۱۹۲۹ و بحران اخیر بازار بورس در ۱۹۸۷ که به دوشنبه سیاه معروف است.

اما نادیده نمی‌توان گرفت که یکی از مهمترین عوامل در رشد و توسعه اقتصادی غرب (که حاصل انقلاب در کشاورزی و سپس انقلاب صنعتی می‌باشد) وجود همین بازار پولی است که بعدها به‌صورت یک جریان دو طرفه با تحولات علمی، صنعتی و اقتصادی درآمد، که این دو جریان مدام همدیگر را تقویت کرده و توسعه می‌دهند.

اما در نظام اقتصادی گذشته ما، توسعه‌ای مانند غرب ممکن نبود. نخستین دلیل اینکه، در قدم اول می‌بایست انگیزه‌های رشد که پایه آن در زیاده‌خواهی افراد قرار دارد به‌وجود آید، تا متناسب با این انگیزه‌ها شیوه‌های جدید تولید جانشین شیوه‌های قدیم گردد. لیکن از آنجائی که اولاً، ساخت اجتماعی و فرهنگی مردم ایران بر اصل قناعت استوار و انگیزه‌های خلاقیت محدود به‌تفصیلات در ظریف-کاریها بود و ثانیاً، انگیزه خلاقیت (در زمینه‌های تجربی) در مقابل انگیزه‌های احساسی سهم کمتری را در علوم داشت، علوم به‌جای آنکه همانند اروپا در

زمینه‌های تجربی رشد پیدا کند، در زمینه‌های شعر، تصوف، حکمت و علوم نقلی رشد یافتند. بنابراین پایه‌های طلب آینده‌ای بهتر به‌همراه رفاه بیشتر در ذهن ایرانی استوار نمی‌گردید.

دومین قدم فراهم آمدن عوامل، نهاده‌ها و روابط لازم بین آنهاست که به‌طور خلاصه می‌توان آنها را در سرمایه و نهاده‌های مربوط به آن و کار و سازمانهای آن تقسیم نمود.

گفتیم، در اینجا سرمایه اگر هم به‌دست می‌آید، تنها اثبات شده می‌شود و به‌صورت جریان در نمی‌آید و تازه، با فرض اینکه سرمایه به‌جریان افتد، باید نیروی کار وسیع و آزاد و مواد اولیه مورد نیاز آن و مایحتاج غذایی وجود داشته باشد تا بتواند در بخش اقتصاد شهری به‌کار مشغول شده و رشد سریع آنها فراهم سازد.

این نیروی کار از کجا باید تهیه می‌شود؟ این سؤال يك جواب بیشتر ندارد: بخش کشاورزی. زیرا بیش از ۹۰٪ جمعیت و نیروی کار در آنجا حضور داشت. بنابراین بخش کشاورزی می‌بایست نه تنها نیروی کار ارزان و فراوان را عرضه می‌کرد، بلکه باید می‌توانست آنها را از لحاظ غذایی و مواد اولیه مورد احتیاجش تغذیه کند. و هم بتواند تقاضای کافی برای محصولات جدید این گروه ایجاد کند. این امر زمانی ممکن بود که هم از ابزارهای نوین و روشهای جدید تولید استفاده شود - (آنچنانکه در غرب با انقلاب کشاورزی اتفاق افتاد) - و هم نیاز به سرمایه زیادی برای ایجاد این تحولات و به‌کارگیری آنها بود. که این موضوع با توجه به‌شیوه سنتی تولید و ابزار ابتدائی و بن‌بست سرمایه‌گذاری که پیش از این به آن اشاره کردیم، امری محال بود. و این در حالی بود که چون در این بخش به بازدهی نزولی نرسیده بودند، خروج يك نیروی کار، بازدهی را به مقیاس بیش از يك نفر می‌کاست.

این ارتباط متقابل و این ساختار، امکان توسعه‌ای سریع مانند غرب بعد از رنسانس را نداشت. یعنی اگر هم می‌خواست مانند غرب رشد یابد، با آن سیستم نمی‌توانست؛ زیرا محدودیتهای آن درون بافت آن بود.

اگر می‌خواست رشد یابد باید خود، آگاهانه از درون، تمام سیستم را به‌طور هماهنگ تغییر می‌داد. اما چون این سیستم به‌مشکلی برنخورده بود و می‌توانست نیازهای کل اقتصاد را تأمین کند، با توجه به‌نهادهای فرهنگی و فرم‌های اجتماعی و مذهبی این عدم تمایل به‌تغییر، به‌يك مقاومت همه‌جانبه تبدیل شده بود.

در چنین شرایطی بود که غرب نیاز به‌توسعه بازارهای فروش تولیدات خود در سطح جهان را داشت.

قدم سوم: چگونه تخریب اقتصادی صورت گرفت؟

با برداشتن دو قدم قبلی باید اکنون مسئله مورد بحث را مطرح ساخته و پاسخی برای آن داشته باشیم. برای طرح این موضوع ابتدا باید ببینیم با توجه به شرایط اقتصادی اروپا، کدام بخش از اقتصاد ما هدف‌گیری شده بود؟ و سپس نظری به‌سیر حوادث تاریخی افکنده و از میان اوراق آن، رد پای استعمار را شناسایی کنیم. اطلاعاتی که تا کنون ارائه کرده‌ایم این است که اروپا براساس رشد صنایع و اشباع بازارهای داخلی، محتاج صدور کالای ساخته شده خویش و برای این منظور مجبور به ایجاد تقاضا در کشورهای دیگر بود. برای ایجاد تقاضا، می‌بایست الگوی مصرفی کشورهای مورد نظر تغییر می‌یافت و یا شکستی در تولید آنها حادث می‌شد و عمده‌تاً الگوی مصرفی براساس ساخت بازار و نظام تولیدی داخلی شکل می‌گرفت. بنابراین برای تغییر الگوی مصرفی و یا وقفه در تولید، اولاً، باید اجازه رشد به تولیدات داخلی داده نمی‌شد و ثانیاً، ساختار بازار مبتنی بر این تولیدات دگرگون می‌گشت.

قبلاً گفتیم که هرچند ساختار اقتصاد ایران در مقابل نوسانات اقتصادی مقاوم بود، لکن عوامل رشد در درون این سیستم به‌صورت بارزی وجود نداشت. اما نباید فراموش کرد که رشد صنایع در اروپا باعث می‌گردید که اندک اندک فکر و انگیزه‌های رشد در صنعتگران و تولیدکنندگان ایرانی پدیدار گردد. بنابراین لازم بود که تصور این فکر که ما هم می‌توانیم صنعت ایجاد کنیم، از آنها گرفته شود. اما چگونه؟

اینجاست که مسئله تخریب اقتصاد مطرح می‌شود. این تخریب در دو زمینه صورت گرفت:

- ۱- جلوگیری از رشد، توسط محدود کردن عوامل و از بین بردن انگیزه‌های آن با توسل به بستن قراردادها و گرفتن امتیازات مداوم میسر گشت.
- ۲- تخریب ساختار بازار.

در زمینه جلوگیری از رشد، توسط محدود کردن عوامل توسعه از طریق امتیازات می‌توان آنها را در سه بخش بررسی نمود:

الف) بخش کالاهای واسطه‌ای برای صنایع: در این زمینه امتیاز داری، قرارداد رژی، امتیاز شیلات گرفته می‌شود.

ب) بخش پولی و مالی: که عمده امتیازهای مربوط به آن عبارتست از تأسیس بانک رویترو و بانک استقراضی.

ج) بخش تأسیسات زیربنایی لازم برای رشد: که در اینجا نیز امتیاز تلگراف به‌کمپانی هند و اروپا و بسیاری از امتیازات واگذار شده در زمینه راه‌آهن و

بنادر مطرح است.

مکانیسم عمل قراردادهای بدین صورت بود که اولاً، عوامل رشد را در انحصار خود قرار می‌داد و ثانیاً، به‌علت تخصص اروپائیان در مسائل فنی و اجازه ندادن به‌اینکه ایرانیها در این صنایع وارد شوند، حتی فکر اینکه ایرانی هم می‌تواند رشد کند را ساقط می‌کرد. از این‌رو است که تا صدراعظمی همچون امیرکبیر به‌روی کار می‌آید و دارالفنون تأسیس می‌گردد و سنگ بنای کارخانه‌های کاغذسازی، چینی‌سازی، شال‌بافی، تصفیه‌شکر، اسلحه‌سازی، مهمات‌سازی و تصفیه آهن گذارده می‌شود، دولتهای صاحب‌نفوذ به‌مراهی عناصر وابسته به‌خویش، با تمام توان می‌کوشند تا این فریادی که ایرانی را به‌خود می‌آورد، خاموش سازند.

شرط دوم تغییر الگوی مصرفی، دگرگونی ساخت بازار بود؛ برای برآورده شدن این شرط باید دید که اول کدام‌بخش از بازار باید تغییر می‌کرد؟ برای ورود کالای خارجی، عرضه‌کننده‌ای لازم بود و چه بهتر که این عرضه‌کننده از خود مردم باشد. و با توجه به‌سابقه چند صد ساله طبقه تجار داخلی این مهم به‌نحو بسیار مطلوبی توسط آنان صورت می‌گرفت. اما آنان یا فروشندگان تولیدات پیشه‌وران بودند یا فروشندگان کالاهای وارد شده توسط تجار. نقطه‌تهاجم همین دو بخش است (پیشه‌وران و تجار خارجی) تا با نبود آنان فروشندگان مجبور به‌فروش کالای اروپائی باشند. ما برخورد با این اقشار یکسان نیست.

لازم به‌تذکر است که با توجه به‌رشد جمعیت در اروپا و کمبود زمین قابل کشت، تولیدات کشاورزی عمدتاً در اروپا به‌مصرف داخلی می‌رسید و حتی در زمینه منابع اولیه صنایعی مانند پارچه‌بافی که نیازمند بخش کشاورزی بودند کمبودهایی مشاهده می‌شد. بنابراین در این دوران کشاورزی مدنظر استعمارگران اروپائی نیست.

اما مکانیسم تخریب بازار چگونه بود؟:

تا قبل از دوران تخریب تجار خارجی ما جنسی را می‌بردند و در مقابل کالائی را وارد می‌کردند، در بین راه مجبور بودند که در نقطه به‌نقطه راه به حکام محلی عوارضی بپردازند تا بتوانند به‌سلامت تجارت کنند و علاوه بر آن یک عوارض گمرکی هم که شامل ۵٪ ارزش مال‌التجاره بود به‌گمرکات که اوائل زیرنظر بلژیکیها بود پرداخته می‌شد. در صورتی‌که تجار خارجی (عمدتاً روسی و انگلیسی) فقط عوارض اخیر را می‌پرداختند. بنابراین هزینه ورود کالاها برای تاجر ایرانی و تاجر خارجی متفاوت بود. در این زمان یک سیاست به‌ظاهر ملی و مردم‌پسند ضربه‌کاری را وارد آورد.

اجرای سیاست تثبیت قیمت‌ها در زمان ناصرالدین‌شاه باعث شد که تجار ایرانی به‌کلی از میدان رقابت خارج گردند. گفتیم که عامل رشد، اعتبار افراد بود؛ وقتی که تجار و تجارت کشور در مقابل این سیاست قرار گرفت، تاجری که می‌خواست اعتبار خویش را حفظ کند و با تاجر خارجی هم رقابت کند مجبور به تحمل ضرر کلانی بود. هر تاجری دیر یا زود فهمید که دو راه بیشتر ندارد یا آنکه باقی عمر را با آنچه پس‌انداز کرده است در عزلتگاه خویش سپری کند تا هم جلوی ضرر را گرفته باشد و هم اعتبار اخلاقی‌اش توسط چوب و فلک بر باد نرود و یا آنکه راه‌حلی پیدا کند که در یک سیستم ضررده باقی بماند. مسلماً استعمار دنبال چنین کسانی می‌گشت تا عرضه‌کننده کالاهای پر زرق و برق آنان باشند.

اما پیشه‌وران مواجه بودند با تولیدات جدید که با طرح‌های فریبنده از سوئی و قیمت نازل از سوئی دیگر (به‌علت تکیه بر انقلاب صنعتی و پائین بودن هزینه‌های تولید، گسرها و حمل و نقل) با تولیدات آنان رقابت می‌کرد. و از طرفی سیاست تثبیت قیمت باعث ضرردهی آنها نیز می‌گردید.

در این میان برخلاف تجار، پیشه‌ورانی که استمداد بقاء داشتند مورد حمایت نبودند و مجبور بودند یا دوز و کلک‌های خویش که برخلاف اعتبار بازار بود، خود را سرپا نگه دارند. از این‌رو کالای ایرانی با قیمت بالاتر و ایرانی فروش با دروغ و کلک مقابل مردم قرار گرفتند. در حالی که آن طرف‌تر کالای فرنگی با قیمت نازلتر و جذابیت بیشتر با درستی و تمهید! عرضه می‌گردید.

در این میان که راه از همه‌سو بسته شده بود، راه‌حل بسیار آسانی وجود داشت و آن اینکه: از فرق سر تا نوک انگشتان پا فرنگی شویم. آن‌هم فرنگی درستکار، خوش‌قول، مؤدب و...!!!

در نهایت آنچه از دست رفته بود شخصیت ایرانی و افتخار او به ایرانی بودنش، بود. و همه نگاه‌ها حتی نگاه روشن‌بینان ما به‌اینکه غرب چه می‌گوید و اگر انقلاب نیز کردیم، برای آن بود که خودمان را به سطح ملل مترقی اروپائی برسانیم.

و خوب می‌دانست آن سیاستمدار انگلیسی که گفت: «مهمترین کار ما در ایران این بود که جامهٔ ایرانیشان را درآورده و شلوار به‌پایشان کردیم.»

چه اگر شلوار پوشیدند، بعد شلوار اطو می‌خواهد، اطو برق می‌خواهد، شلوار اطو کرده، کت می‌خواهد، کت آستر می‌خواهد و کت و شلوار، آقای متناسب با مد اروپائی می‌خواهد و دیگر...

«این بنده خدا همه چیز هست غیر از ایرانی»

پایان □